



کبری آسوار
دبیر گروه سیاست

نسبت دادن جنگ طلبی به اصلاح طلبان، با آن ادبیات سانسیتی مانتال در فضای سیاسی، شاید موضع نادری باشد؛ اما اگر جنگ طلبی را نه فقط به معنای دمیدن مستقیم بر آتش جنگ، بلکه به معنای هر عملی بینیم که در نهایت منجر به بیشترشدن آتش جنگ شود، دو بیانیه اخیر اصلاح طلبان (بیانیه حزب اتحاد ملت و بیانیه ۲۶۸ تن از فعالان سیاسی) را می توان موضعی جنگ طلبانه دانست. چه آنکه آنچه آنان صلح و مسیر دیپلماسی و «نه به جنگ» می نامند، سرانجامی عکس می آفریند و با گستاخی بیشتر متجاوز، جنگ را بیشتر شعله ور می کند.

از سویی دیگر، این دو بیانیه یک روح کلی حاکم دارد که تقریباً در همه سطور آن جاری و ساری است و بندهای مختلف بر محور همین روح کلی نگاشته شده است و آن اینکه، ایران مقصر است و باید رفتارش را تغییر دهد. همه سطرهای این دو بیانیه خطاب به مسئولان ایران است و در یک کلام گفته اند جنگ و میدان را نمی خواهیم و صلح می خواهیم؛ اما آیا این ایران بود که جنگ را به تهران و خلیج فارس و شرق و غرب ایران رساند؟ ایران کدام رفتار را باید تغییر دهد تا بمب و موشک ها بر سرش نریزد و مجبور نشود برای دفاع از خود، به دیگری حمله کند؟ خطاب به مسئول ایرانی می گویند «روی آوردن به روش های میدانی پرهزینه و تهدیدزا ریسک نابودی اصل توافق و واردشدن مجدد کشور به عرصه جنگ تمام عیار را افزایش می دهد.» اما نمی گویند که ایران به بندهای تفاهم نامه وفادار بود و جنگ دوباره شعله ور شد. دفاع ایران از موجودیت خود را «اقدام ناامن ساز» می مانند و بشتن تنگه هر مز در قبال نقض تفاهم نامه را «اسراف در مصرف ظرفیت بازدارنده و امنیت ساز تنگه هر مز». ایران را دعوت به حفاظت از دستاورد تفاهم نامه می کنند، درحالی که طرف مقابل در حال موشک پراکنی است و پایان تفاهم نامه را اعلام کرد، ایران چه کند؟

درباره پروژه ریاکارانه صلح مصنوعی اصلاح طلبان رادیکال

دروغ می گوید! جنگ دائم می خواهید

این مقصر سازی ایران از سوی جریان اصلاح طلبان البته اول بار نیست؛ آن ها در برابر آمریکا همیشه قائل به حل مناقشات فی مابین از طریق تغییر رفتار ایران هستند و برای آنکه این موضع غرب گرایانه را پوشش مستندی بپوشانند، به تسخیر سفارت آمریکا در تهران اشاره کرده و آن را به عنوان نقطه آغاز چالش ها و دلیل قطع ارتباط سیاسی آمریکا و ایران معرفی می کنند، درحالی که اولاً تسخیر سفارت نه یک کنش که خود واکنشی به اقدامات ضدایرانی آمریکا بود؛ ثانیاً حتی همان اقدامات ضدایرانی دولت آمریکا هم نقطه شروع ماجرا نبود و ماجرا به ۲۸ مرداد ۳۲ و کودتا علیه دولت مصدق بر می گشت که ۲۵ سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داده بود. اگر همه تاریخ را هم منکر شویم، دو جنگ ۱۲ روزه و رمضان که پیش روی ماست؛ هر دو در میانه مذاکرات رخ دادند، دیگر ایران باید چه کند تا وقتی هدف موشک آمریکایی و اسرائیلی قرار گرفت، از سوی اصلاح طلبان متهم نشود که خودش مقصر بوده که مورد تجاوز قرار گرفته است!

بر فرض هم که تفاهم نامه ایران و آمریکا چنانچه این بیانیه ها معتقدند، «توافقی یکسویه به سود ایران» و «هرگونه ایجاد خدشه و تردید در آن به نفع دشمنان ایران و در رأس همه رژیم جنگ طلب و بحران زنی اسرائیل» باشد؛ از ایران چه کاری برای حفظ این دستاورد بر می آید وقتی طرف مقابل با موشک هایش به چندین شهر ایران حمله کرده و مکرراً بندهای مختلف آن را نقض می کند؟ توافقی یک اتفاق دو طرفه است؛ وقتی یک سو دیگر نیست، یعنی کل تفاهم نامه دیگر نیست و نمی توان گفت من همچنان پای آن ایستاده ام که خدشه دار نشود؛ پای چیزی که نیست، ظهور می شود ایستاد؟ و اما نکته بعد؛ گفتن از صلح چگونه می تواند آتش جنگ را شعله ور کند؟ موضوع خیلی ساده است، صلح با التماس و عقب نشینی به دست نمی آید، خصوصاً اگر کسی دنبال صلح پایدار و عزتمندانه باشد؛ صلح با جنگیدن به دست می آید و تثبیت می شود؛ در

آیا بازی آمریکا با بازگشت به تفاهم نامه چیزی بیشتر از نوسان گیری است؟

پل اسلام آباد مسدود است



علی ملکی
خبرنگار گروه سیاست

طی روزهای گذشته بحث هایی تحت عنوان «بازگشت به تفاهم اسلام آباد» مطرح شده است؛ تفاهمی که ۲۲ خرداد ۱۴۰۵ توسط نمایندگان تهران و واشنگتن با میانجی گری پاکستان و باهدف پایان جنگ و احقاق حقوق مردم ایران امضا شد. جوهر اعضای ترامپ بر یادداشت – تفاهم موقت خشک نشده بود که اولین بندش مبنی بر «پایان جنگ در همه جبهه ها به ویژه لبنان» نقض شد. اسرائیل حملاتش به لبنان را شدت داد و البته با پیگیری های تهران، برای مدت کوتاهی این حملات متوقف شد؛ اما طولی نکشید دوباره دامنه جنگ به خلیج فارس رسید و ارتش آمریکا حملات پراکنده ای به استان های جنوبی ایران تحمیل کرد. به این ترتیب یادداشت – تفاهم موقت نه تنها به توافق نهایي منتج نشد که با بدعهدی طرف آمریکایی، مانعی برای ازسرگیری جنگ ایجاد

آتش بس یا کنترل بازار

دوئل ترامپ و نفت؛ این دورا هیچ گاه نباید جدا از یکدیگر تحلیل کرد. چشمان رئیس بنانه پدوفیلی از سالیان دور به نفت دنیا و به ویژه نفت بازشش ایران بوده است. در سال ۱۹۸۷ یعنی همان زمانی که احتمالاً هنوز تردها به جزیره ایستین آغاز نشده بود، ترامپ در یک سخنرانی درباره ایران گفت: «چرا توانیم وارد شویم و بخشی از نفت آن ها را که در نزدیکی دریاست تصاحب کنیم؟» در طول جنگ اخیر هم اظهارات زیادی از او شنیدیم که نشان از حرص او به نفت ایران داشت. تصمیم اخیرش در همین چهارچوب قابل صورت بندی است. بعد از اعلام محاصره دریایی یمن علیه عربستان سعودی در روز دوشنبه (۲۹ تیر) نمودار نرخ نفت صعودی شد و بازار نیاز به یک پر خشب داشت تا دوباره به نقطه خطرناک قبلی بازنگردد؛ بنابراین باژوان رسانه ای واشنگتن حرکت کردند و خبرهایی مبنی بر اعلام آتش بس منتشر شد. خیرگزاری رويترز گزارش داد پس از ادعای برخی رسانه ها درباره تلاش های میانجی گران برای برقراری

بدون تحقق این شروط هر تفاهمی بی فایده است

اگر قرار باشد دوباره بحث «تفاهم» روی میز قرار بگیرد، این بار شرایط با خرداد ۱۴۰۵ کاملاً متفاوت است. آن تفاهم در حالی امضا شد که طرف آمریکایی بلافاصله بعد از امضا، عملاً مهم ترین تعهدات خود را زیر پا گذاشت و مسیر بازگشت به جنگ را هموار کرد؛ بنابراین امروز دیگر نمی توان با همان منطق گذشته درباره یک تفاهم موقت تصمیم گرفت. هرگونه توافق جدید پیش و بیش از آنکه روی کاغذ نوشته شود، باید در میدان اثبات شود. یعنی این بار راستی آزمایی باید مقدم بر پذیرش و امضای تفاهم باشد نه نتیجه آن.

تخلیه پایگاه های آمریکا در منطقه

نخستین شرط، تغییر واقعی آرایش نظامی آمریکا در منطقه است. تا زمانی که ناوهای هواپیمابر، بمب افکن ها، سامانه های تهاجمی و تجهیزات جدید آمریکا در منطقه مستقر باشند و پایگاه های این کشور در آماده باش کامل قرار داشته باشند، سخن گفتن از آتش بس یا کاهش تنش معنایی ندارد. واشنگتن باید با خروج نیروها، تخلیه پایگاه ها و عقب کشیدن ناوهای خود، به صورت عملی نشان دهد تصمیمی برای آغاز دور جدیدی از جنگ ندارد. صرف صدور بیانیه یا انتشار پیام های رسانه ای نمی تواند جایگزین اقدامات عینی شود. ایران باید رصد و تأیید کند که هیچ تهدیدی علیه محدوده سرزمینی خود نمی بیند.

ادبیات سیاسی و نظامی به آن می گویند بازدارندگی.

تجاوز نظامی، ترور و موشک و بمب ریختن در مناطق شهری وقتی رخ می دهد، یعنی کشور متجاوز پیش ازاین همه خط قرمزهای اخلاقی و انسانی و حقوقی را لگدمال کرده و بعد کدمه شلیک را فشرده است. در چنین شرایطی آفشاری کشور مورد تجاوز بر صلح یک طرفه، نه به عنوان حسن نیت، بلکه به عنوان «خلأ قدرت» و «ضعف» تعبیر می شود و به سادگی و از چند مسیر مشخص می تواند آتش جنگ را شعله ورتر کند: ایجاد توهم بی هزینه بودن تجاوز؛ ایران در چهارچوب دو جنگ نظامی و عملیات های متعدد ترور علیه مقامات خود هدف تجاوز قرار گرفته است. طبیعی است که اگر متجاوز ببیند ایران به جای تحمیل هزینه، تنها به بیانیه و درخواست صلح متوسل می شود، به این محاسبه می رسد که «ادامه تجاوز هزینه ای ندارد.» این امر، طمع برای کسب دستاوردهای بیشتر را تحریک می کند. در منطق یک متجاوز، مقاومت نکردن، یعنی قرار نیست من برای جنگ افروزی و تروریسمی که پیاده کرده ام، هزینه ای بدهم، پس چرا پیشروی بیشتری در این مسیر نداشته باشم؟ طبعاً نمی شود ایران و آمریکا را مستثنی از این منطق جنگی دانست.

فروپاشی بازدارندگی از دور: بازدارندگی فقط نظامی نیست، روانی هم است. وقتی دولتی سیاست صلح یک طرفه را در اوج تهاجم پیشه می کند، این پیام به نیروهای خودی، متحدان و همچنین دشمن مخابره می شود: «ما توان یا اراده دفاع از خود را نداریم.» نه آنکه ما خیلی صلح طلب و اخلاقی هستیم. در چنین شرایطی چنانچه نمونه های خارجی آن را دیده ایم، روحیه اجتماعی مردم و روحیه مقاومت نیروها فرومی ریزد و در نتیجه مسیر تجاوز تشوهدتر می شود. دشمن متجاوز هم این پیام را دریافت می کند که ایران ضعیفی که التماس صلح می کند، باید برای همیشه از صحنه محو شود تا حتی جرقه تهدیدی هم برای آینده نباشد.

بی ارزش شدن اراده های دیپلماتیک: صلح پایدار بر سر میز مذاکره و



اقدامات مؤید ادعاها باشد نه ناقض آن ها

اما رویکرد ایران در واکنش به این شرایط به چه صورت است؟ طبق اعلام صریح محمدباقر قالیباف، رئیس تیم مذاکره کننده «آمریکایی ها مدام تجهیزات نظامی جدید به منطقه می آورند و ادعا می کنند دنبال توقف جنگند.» «به این ترتیب تهران علاوه بر اینکه نسبت به تشدید تحرکات نیروهای آمریکایی در منطقه واقف است، به صورت علنی نسبت به آن واکنش نشان می دهد. قالیباف در همین پست در طعنه به آمریکایی ها تصریح کرده است: «روی هوش ما اندازه ای کیوی مختصر خودشان حساب کرده اند. ما در شناخت این آمریکایی بازی ها به مرحله استادنامی رسیده ایم و براین اساس آماده شده ایم. اقدامات باید مد مؤید ادعاها باشد نه ناقض آن ها.» انتشار این پست هم زمان با پالس های رسانه ای و سیاسی واشنگتن مبنی بر اعلام آتش بس، خود حکایت از موضع صریح ایران برابر

پایان محاصره

چهارمین شرط، پایان کامل محاصره اقتصادی و فشارهای اعمال شده علیه ایران است. بارها اعلام شده که اعمال محاصره علیه یک کشور عملاً به معنای اعلان جنگ به آن کشور است و نمی توان هم زمان از مذاکره و برقراری آتش بس سخن گفت؛ اما اکت های جنگی را همچنان فعال نگه داشت و ابزارهای فشار اقروصادی، محدودیت های تجاری و محاصره را حفظ کرد. اگر هدف واقعاً کاهش تنش است، اهرم های جنگ باید به کلی برچیده شود.

معافیت نفت ایران از تحریم

پنجمین شرط، برقراری مجدد معافیت های نفتی ایران است. روز یکم تیرماه، وزارت خزانه داری آمریکا از یک مجوز ۶۰ روزه برای فروش نفت آزادانه ایران خبر داد و تنها ۱۶ روز بعد این مجوز لغو شد و تحریم های نفتی ایران دوباره بازگشت. در تفاهم احتمالی جدید، ایران باید بدون هیچ گونه قید و شرطی امکان فروش آزادانه نفت خود به مشتریانش را داشته باشد. این موضوع در کنار دسترسی به درآمدهای حاصل از حقوق اولیه ایران است که باید ستانده شود.

از موضعی نسبتاً برابر به دست می آید. کشوری که در میدان نبرد غایب است، در مذاکرات هم وزنه ای ندارد. آفشاری بر صلح یک طرفه، عملاً همه برگ های برنده را از دست خود خارج می کند. دشمن دلیلی برای توقف نخواهد داشت، چون می تواند هم جنگ را ببرد و هم صلح را دریخته کند. پس شعله جنگ را تا رسیدن به نقطه فرو پاشی کامل قربانی ادامه می دهد.

طیف رادیکال اصلاح طلب ضمن تقدیس تفاهم نامه، می گوید که ادامه مسیر را باید با دیپلماسی رفت، نه میدان؛ در واقع می خواهند نادیده بگیرند که اگر میدان نبود، کسی ایران را پای میز مذاکره حساب نمی کرد. قدرت موشک های ایران بود که میز مذاکره را ساخت وگره دو بار بدون موشک، مذاکره کردیم؛ یکی به جنگ ۱۲ روزه رسید و دیگری به جنگ رمضان. فهرست ترور ها هم بماند! خوب دانستن تفاهم نامه توسط اصلاح طلبان هم فضیلتی برای این تفاهم نامه نیست؛ در پنج دهه گذشته اصلاح طلبان هیچ گاه با هیچ تفاهمی مخالف نبوده اند؛ تفاهم نامه دوست می دارند!

در یک جنگ موجودیتی که هدف دشمن براندازی کامل، تجزیه کشور و فروپاشی سیاسی و نظامی و برهم زدن تمامیت ارضی ایران است، شعار صلح یک طرفه به «تسلیم بی قیدوشرط» تعبیر می شود. طبیعی است که چنین شعارهایی نه تنها جنگ را متوقف نمی کند، بلکه به آمریکا و اسرائیل این اطمینان را می دهد که می توانند بدون مواجهه با مقاومت، و بدون پرداخت حداقل هزینه های تجاوز، به اهداف سیاسی و نظامی خود دست یابند. «شمشیر کشیدن برای صلح» یک تناقض نیست، بلکه یک ضرورت است. جایی که گفت وگو به پایان رسیده و کوله ها حرف می زنند، تنها زبانی که دولت متجاوز می فهمد، تحمیل هزینه ای فراتر از محاسبه و تحمل اوست. بدون این هزینه فراخوان صلح، نه یک فضیلت اخلاقی که یک خودکشی جمعی و سوخت ریزی برای ماشین جنگی متجاوز و رقم زدن جنگی دائم است. می بینید؛ جنگ طلبانه نامیدن موضوع این اصلاح طلبان بی راه نیست.



دشمن بدعهد آمریکایی دارد. ایران هم زمان با اینکه منافع آمریکایی ها در منطقه از اردن گرفته تا عمان را هدف قرار داده و آن ها را ناچار به اعلام سانسور شده تلفاتشان می کند، بارها اعلام کرده علی رغم پایبند نبودن طرف مقابل به اصول دیپلماسی، همچنان حاضر است نسبت به احقاق حقوق مردم ایران از این طریق، امتیازهایی را پای میز مذاکره نقد کند. اما بعد از چندین بار بمباران میز رایزنی از سوی واشنگتن، اگر حاکمیت به این نتیجه برسد که مجدداً درخواست آمریکایی ها برای آتش بس و تفاهم را بپذیرد، این اتفاق عملاً و منطقاً باید از موضع قدرت تام و پایبندی واقعی طرف مقابل به شروطی باشد که ایران تعیین می کند. شروطی که سایه جنگ را برای همیشه از سر ایران بردارد و به احقاق حقوق پایمال شده ایران در چنددهه اخیر منتج شود.

پرداخت هزینه های نقض توافق قبلی

شرایط امروز نسبت به زمان امضای اسلام آباد یک تفاوت اساسی پیدا کرده است. پس از نقض توافق، حملات متعددی علیه خاک ایران انجام شد و خسارت هایی به زیرساخت ها، تأسیسات و منافع کشور وارد آمد. ازاین رو، ششمین شرط هرگونه توافق جدید، پذیرش مسئولیت این اقدامات و تعیین سازوکاری برای جبران خسارت های وارده است. نمی توان از بازگشت به توافق سخن گفت، بی آنکه هزینه نقض توافق قبلی پرداخت شود. از همان ابتدا نیز باید بحث خرید کالای آمریکایی به جای پرداخت پول های بلوکه شده و خسارت های وارده شده، حل و فصل شود.

راستی آزمایی

سرانجام، مهم ترین شرط راستی آزمایی همه تعهدات است. تجربه نشان داده اعضا و توبیت و بیانیه، ضمانت اجرا نیست. تمام موارد یادشده باید در یک بازه زمانی مشخص، به صورت عملی اجرا توسط ایران راستی آزمایی شود. تنها زمانی که تغییر آرایش نظامی آمریکا در منطقه، اجرای تعهدات پایان جنگ به ویژه در لبنان، بسته شدن کریدور جنوبی، برقراری معافیت های نفتی و جبران خسارت ها در میدان اثبات شود، می توان درباره بازگشت به یک تفاهم موقت اندیشید. در غیر این صورت، هر توافقی صرفاً فرستی برای تجدید قوای طرف مقابل خواهد بود؛ تجربه ای که ایران یک بار به هزینه سنگین آن را پرداخت کرده و دلیلی برای تکرارش وجود ندارد.